

نگاهی به فرهنگ فارسی گفتاری

معصومه امینیان (عضو هیئت علمی فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

فرهنگ فارسی گفتاری، بهروز صفرزاده، تهران، کتاب بهار، ۱۳۹۵، ۳۹۲ صفحه.

کتاب با پیشگفتاری از مؤلف آغاز می‌شود. وی در این بخش به معرفی فارسی گفتاری و محتوا و موضوع اصلی این کتاب می‌پردازد. در پایان این بخش به‌طور خلاصه منابع گردآوری واحدهای واژگانی فرهنگ ذکر شده‌است. عمده این منابع گفت‌وگوهای روزانه فارسی‌زبانان، برنامه‌های رادیو و تلویزیون، و نوشته‌های سایت‌ها و وبلاگ‌های گوناگون بوده‌اند. مؤلف منابع این فرهنگ را وجه تفاوت آن با فرهنگ‌های مشابه فارسی — که عمدتاً متکی بر متون ادبیات داستانی معاصر بوده‌اند — می‌داند. طبق آنچه در پیشگفتار آمده‌است، «فرهنگ فارسی گفتاری می‌خواهد آینه تمام‌نمای فارسی گفتاری (شفاهی) باشد، نه گزارشگر واژه‌ها و اصطلاحاتی که داستان‌نویسان معاصر در آثار خود به‌کار برده‌اند.»

مؤلف در بخش بعدی کتاب، ویژگی‌های فارسی گفتاری را در مقایسه با فارسی رسمی در سه دسته آوایی، دستوری، و واژگانی — کاربردی به‌اختصار و با مثال‌های روشن برشمرده‌است.

آخرین بخش مقدمه کتاب با عنوان «راهنمای استفاده از فرهنگ» شامل این مطالب است: مدخل‌بندی، تلفظ و هویت دستوری، برچسب‌های کاربردی و اخلاقی، ثبت فارسی گفتاری. در «مدخل‌بندی» اشاره شده‌است که برای سهولت مراجعه کاربران، تمام واحدهای واژگانی سرمدخل شده‌اند و در این فرهنگ زیرمدخل وجود ندارد. در

«تلفظ و هویت دستوری» بنابر اشاره مؤلف از آوردن آوانگاری به خط لاتین خودداری شده و مدخل‌ها حرکت‌گذاری شده‌اند. بنابراین، مدخل‌های این فرهنگ از لحاظ تلفظ به دو صورت آمده‌اند: ۱. یک دسته از مدخل‌ها بدون هیچ حرکتی آمده‌اند، زیرا بدون نیاز به حرکت‌گذاری هم درست خوانده می‌شوند، مانند آباد، آخه، آرتیست‌بازی، داداش، داستان، کاشکی و نازدونه. ۲. شمار زیادی از مدخل‌ها نیز با حرکت‌گذاری آمده‌اند، مانند آرسین‌لُوپِن، پِخ کردن و مُردۀ مُتَحَرِّک.

مدخل‌های فرهنگ فاقد هویت دستوری است و مؤلف دلیل آن را حفظ سادگی صوری اثر و جلوگیری از سردرگمی خوانندگان ذکر کرده‌است.

در «برچسب‌های کاربردی و اخلاقی» مؤلف مدخل‌های فرهنگ را از لحاظ کاربرد و جایگاه اخلاقی - اجتماعی به دو دسته تقسیم کرده‌است: دسته اول آن‌هایی که هیچ رنگ و بوی خاصی جز گفتاری بودن ندارند و بدون هیچ‌گونه برچسبی مدخل شده‌اند مانند الکی، ایشالله، لجش گرفتن و درد و بلات بخوره تو سرم. دسته دوم آن‌هایی که کاربرد اخلاقی - اجتماعی خاصی دارند؛ این دسته با این برچسب‌ها مشخص شده‌اند: بی‌ادبانه، تحقیرآمیز، تعارف، توهین‌آمیز، خودمونی، دعا، رسمی، زشت، طنز، عامیانه، فحش، کودکانه، محترمانه، مؤدبانه و نفرین.

در بخش «ثب فارسی گفتاری» مؤلف با تأکید بر بی‌توجهی فرهنگ‌های فارسی به جنبه آوایی فارسی گفتاری و ثبت نکردن واژه‌ها و اصطلاحات فارسی گفتاری به همان صورتی که تلفظ می‌شوند در هیچ فرهنگ فارسی و نیز نبود توصیف و تحلیل دقیق و واقع‌بینانه زبان گفتار، یادآور می‌شود که هیچ شیوه مشخص و مدونی برای نوشتن فارسی گفتاری وجود ندارد و از آنجاکه در سال‌های اخیر بر اثر گسترش سریع و شگفت‌آور ارتباطات و رسانه‌ها، عموم مردم به‌طور بی‌سابقه‌ای با «گفتارنوشت»، یعنی صورت نوشتاری فارسی گفتاری، سروکار پیدا کرده‌اند باید پذیرفت که امروزه صورت نوشتاری فارسی گفتاری به مراتب بیش از صورت نوشتاری فارسی رسمی یا ادبی به چشم می‌خورد. در نتیجه، زمان آن رسیده‌است که فرهنگ‌نویسان ایرانی، در کنار فارسی رسمی و ادبی، فارسی گفتاری را، آنچنان که هست، در فرهنگ‌ها ثبت کنند. وی در پایان این گفتار، با اشاره به اینکه در این فرهنگ، واژه‌ها و اصطلاحات فارسی گفتاری را به همان صورتی که هستند و تلفظ می‌شوند آورده‌است، شیوه فرهنگ حاضر را در ثبت فارسی گفتاری چنین بیان می‌دارد:

- املا حتی المقدور مطابق تلفظ است، مانند او مدن، اون جا، پشیمون، خونه، زنا، شیکستن، شیکم، عکسامون، قربونش برم، مردا، مهمونا، نوندونی و ورداشتن. در مورد واژه‌های مشترک بین فارسی گفتاری و فارسی رسمی که تلفظ و املایشان متفاوت است، هر دو صورت املائی را ثبت و صورت رسمی با برچسب «رسمی» مشخص شده است:

آسان [رسمی] = آسون.

- تعریف واژه‌ها و اصطلاحات گفتاری به همان زبان گفتاری است:

حریصش گرفتن وقتی حرصتون می‌گیره، عصبانی

می‌شین: این قدر حرصم می‌گیره از این آدمای

دورو.

- در جمله‌های غیررسمی، توالی واژگانی مطابق با نحو فارسی غیررسمی است و نه فارسی رسمی. مثلاً جمله «امروز دیر رفتم سر کار» به همین صورت آمده است نه به صورت «امروز دیر سر کار رفتم».

- حرف اضافه را در فارسی غیررسمی به یکی از دو صورت رو /ro/ یا و /o/ بسته به واج پیشین آن، تلفظ می‌شود. در این فرهنگ، به صورت آزمایشی و پیشنهادی، این دو صورت بالانویس و با قلمی ریزتر حروف‌نگاری شده است: عُمَرَش^۳ داد به شما، مو^۳ از ماست کشیدن.

در متن اصلی کتاب حدود ۸۵۰۰ مدخل به ترتیب حروف الفبای فارسی قرار گرفته‌اند. در پایان کتاب، پس از متن اصلی، افزون بر «جدول آوانگاری» بخشی با عنوان «تحولات آوایی فارسی گفتاری در مقایسه با فارسی رسمی» آمده است که در آن ۱۸۸ تحول آوایی با یک یا چند نمونه نشان داده شده است. صورت رسمی هر واژه در اول و صورت گفتاری آن پس از نشانه < آمده است:

- تبدیل -âm به -um آرام 'ârâm < آروم 'arum
- تبدیل نشدن -âm به -um اعدام 'e'dâm
- حذف -n- بنشین benšîn < بشین bešîn
- افزودن -n- چیدن čîdan < چیندن čîndan
- گاهی مؤلف هویت دستوری برخی از تکواژها را درون کمانک آورده است:
- تبدیل -aš به -eš (ضمیر) سرش saraš < سرش sareš
- تبدیل -yand به -n (فعل) کجایند kojâyand < کجان kojân

ویژگی‌های کتاب

در این فرهنگ، شمار بسیار زیادی از واژه‌ها و اصطلاحات غیررسمی فارسی برای نخستین بار مدخل شده‌است، مانند این حرفا رو با هم نداشتن، با زحمتای ما، بُرد کردن، پُرو بازی در آوردن، حرکت زدن، خلاق هرچه لایق، خلقش تنگ بودن، دکون بازار، ذوق مرگ شدن، سوزنش گیر کردن، فسفر سوزوندن، مخش تاب برداشتن و یه کلوم ختم کلوم.

مؤلف در این کتاب با نوعی سنت‌شکنی، همه کتاب و حتی تعریف‌ها را، به تعبیر خود، به صورت «گفتارنوشت» یعنی صورت نوشتاری فارسی گفتاری نگاشته‌است. رسم الخط کتاب مبتنی بر جدانویسی و گاه جدانویسی افراطی است، مانند راه‌نما زدن، سربزن‌گاه، شاه‌نامه آخرش خوشه و نون خوردن و نمک‌دون شیکستن. در همه جای فرهنگ، هماهنگی (مانند حرکت‌گذاری مدخل‌ها و تعریف‌ها و شاهدها)، آراستگی (مانند نبود ارجاعات کور و نداشتن غلط تایپی) و طبقه‌بندی (مانند الگوهای واحد در تعریف‌نگاری) دیده می‌شود.

تعریف‌ها و شاهدهای فرهنگ روشن و بدون پیچیدگی است. با این حال، برای استفاده راحت‌تر برخی شاهدها معنی شده‌اند. مانند

حالی به حولی لذت زیاد نشون می‌ده: جات

خالی، عید با بچه‌ها رفتیم شمال، حالی به حولی!

(= خیلی حال کردیم)

املائی فرنگی برخی واژه‌های فرنگی در کمانک آمده‌است:

آخر چیزی بودن موقعی به کار می‌ره که می‌خوانی ته چیزی بودن: ... این لیونل مسی (Lionel Messi) تو فوتبال آخر تکنیکه. بگین چیزی خصوصیتو خیلی زیاد داره یا تو چیزی خیلی پیش‌رفته یا ماهره؛ اِندِ چیزی بودن؛

این فرهنگ، به دلیل تخصصی بودن، فاقد اطلاعات ریشه‌شناختی است، ولی بهتر بود در برخی موارد اشاره مختصری به ریشه واحدهای واژگانی می‌شد. برای نمونه، در مدخل بی‌اف (= دوست پسر) و جی‌اف (= دوست دختر)، ذکر این اطلاعات که بی‌اف مخفف boy friend انگلیسی و جی‌اف مخفف girl friend انگلیسی است لازم است.

گونه‌های رسمی و غیررسمی برخی مدخل‌ها آگاهانه فقط به یکدیگر ارجاع داده شده‌اند و هیچ تعریف یا شاهدی ندارند. هدف مؤلف از به کار بردن چنین روشی این است که گونه‌های رسمی و غیررسمی واژه‌هایی از این دست را نشان دهد. چنین

مدخل‌هایی جز املا و تلفظ و سبک رسمی و غیررسمی اطلاعات دیگری در اختیار خواننده قرار نمی‌دهد، درحالی‌که برخی از این مدخل‌ها به تعریف و شاهد نیاز دارند، مانند

بریج [رسمی] = بیریج.

بیریج = بیریج.

فریزی [رسمی] = فیریزی.

فیریزی = فریزی.

دادن اطلاعات درباره برخی واژه‌های دشوار موجود در ترکیب‌ها می‌تواند به خواننده کمک کند، مانند اصطلاح پیش‌غازی و مَلَق‌بازی که در آن غازی به معنای «بندباز» و «ریسمان‌باز» یا «شعبده‌باز» و «معرکه‌گیر» است.

اگر تجربه، دانش، دقت و ظرافت مثال‌زدنی نویسنده با تجربه پیشینیان خود در این زمینه همراه می‌شد، این فرهنگ می‌توانست بی‌نظیرترین کتاب در نوع خود شود. از آنجاکه «همه چیز را همگان دانند»، هیچ اثری بدون بهره بردن از آثار معتبر مشابه خود کامل نخواهد بود. این فرهنگ فاقد هرگونه منبع و مأخذ است. البته مؤلف در بخش «پیشگفتار»، منابع خود را گفت‌وگوهای روزانه فارسی‌زبانان، برنامه‌های رادیو و تلویزیون، و نوشته‌های سایت‌ها و وبلاگ‌های گوناگون معرفی کرده‌است که در طی چندین سال گردآوری شده‌است. هرچند این تحقیق به نوعی «تحقیق میدانی» محسوب می‌شود و پرواضح است که با تلاشی مضاعف همراه است، اما استفاده از منابع موجود خللی به این امر نمی‌رساند و دستاوردهای پژوهش را کامل‌تر می‌کند. همین امر باعث شده‌است که بسیاری از واحدهای واژگانی پرکاربردی که در فرهنگ‌های مشابه نیز مدخل شده‌اند جایشان در این فرهنگ خالی باشد، مانند

آب آبگوشت را زیاد کردن (صادق ۱۳۹۲)، آب به آسیاب کسی ریختن (صادق ۱۳۹۲)، آب را گِل‌آلود کردن و از آن ماهی گرفتن (صادق ۱۳۹۲)، آبروریزی کردن، آب قلبش را خوردن (صادق ۱۳۹۲)، از خودمتشکر، اسکی کردن، این کاره (انوری ۱۳۸۱)، به باد چیزی گرفتن (نجفی ۱۳۷۸)، چشم‌های کسی باباقوری رفتن، گوساله به دنیا آمدن و گاو از دنیا رفتن، داروغه (انوری ۱۳۸۱)، ذکی / دکیسه (نجفی ۱۳۷۸)، رگ گردن کسی بیرون آمدن (صدری‌افشار و همکاران ۱۳۸۱)، روز خوش ندیدن (انوری ۱۳۸۱)، زهره کسی ترکیدن (انوری ۱۳۸۱)، سیخ زدن (صدری‌افشار و همکاران ۱۳۸۱)، سینۀ قبرستون رفتن (نجفی ۱۳۷۸)، شمر ذی‌الجوشن، عبدالله، فتیله‌پیچ کردن، قاطی مرغ‌ها شدن (نجفی ۱۳۷۸)، ترمز بریدن،

تریپ برداشتن، فنچ (سمائی ۱۳۸۲)، با شاه فالوده نخوردن، تو حال کسی زدن، جَوزده، صدای چیزی را در نیاوردن (انوری ۱۳۸۹).

مؤلف در «پیشگفتار» آورده است: «واحدهای واژگانی فرهنگ حاضر را در طول چندین سال و عمدتاً از گفت‌وگوهای روزانه فارسی‌زبانان، برنامه‌های رادیو و تلویزیون، و نوشته‌های سایت‌ها و وبلاگ‌های گوناگون گردآوری کرده‌ام، حال آنکه فرهنگ‌های مشابهی که تاکنون به فارسی تألیف و منتشر شده‌اند عمدتاً متکی بر متون ادبیات داستانی بوده‌اند» (صفرزاده، ص هفت). فرهنگ بزرگ سخن مثال‌های برساخته بسیاری دارد که بنا بر مقدمه آن فرهنگ (انوری ۱۳۸۱، ص چهل‌وسه) بر مبنای شم زبانی مؤلفان یا ویراستاران فرهنگ ساخته شده یا از شنیده‌ها و خوانده‌ها به دست آمده است. مثال‌های فرهنگ معاصر فارسی و فرهنگ کوچه نیز بر پایه شم زبانی برساخته شده‌اند و برگرفته از پیکره نیستند. در فرهنگ فارسی عامیانه نیز گاه از مثال‌های برساخته استفاده شده است، هر چند که اغلب شاهد‌های آن برگرفته از مخزن شاهد است. البته استفاده از مثال‌های برساخته نشان‌دهنده ناقص بودن پیکره است و عیب فرهنگ به حساب می‌آید. این امر لزوم استفاده از پیکره زبانی در تألیف فرهنگ را نشان می‌دهد. پیکره مهم‌ترین رکن در تدوین فرهنگ است و امروزه، به‌ویژه در کشورهای پیشرفته، فرهنگ‌ها بر اساس پیکره‌های زبانی رایانه‌ای تألیف یا تکمیل می‌شود (خطیبی ۱۳۸۶، ص ۱۴ و ۱۵). نبود پیکره باعث به‌وجود آمدن کاستی‌هایی در این فرهنگ شده است.

در بخش «راهنمای استفاده از فرهنگ» مؤلف روش کار خود را به‌کوتاهی توضیح داده و به تفصیل و تبیین آن پرداخته است. بسیاری از فرهنگ‌ها، مانند فرهنگ بزرگ سخن، مقدمه مفصلی دارند که می‌توان از آن‌ها به‌عنوان یک شیوه‌نامه فرهنگ‌نویسی استفاده کرد. از آنجاکه برخی روش‌های به‌کاررفته در فرهنگ فارسی گفتاری منحصر به فرد هستند و خود کتاب نیز نخستین فرهنگ در زمینه فارسی گفتاری است، بهتر بود که در پیشگفتار یا راهنمای استفاده از فرهنگ مفصل‌تر به این فرهنگ پرداخته می‌شد. برای نمونه، مشخص نیست که مخاطب فرهنگ کیست و چرا برخی مدخل‌ها مثال دارند و برخی دیگر ندارند و چرا برخی مدخل‌ها برچسب دارند و برخی دیگر ندارند.

در ادامه، به روش به‌کاررفته در این فرهنگ می‌پردازیم و در ضمن آن، برخی نکته‌ها را، به‌ویژه پس از مقایسه با فرهنگ جامع زبان فارسی، فرهنگ بزرگ سخن، فرهنگ فارسی عامیانه، فرهنگ فارسی معاصر و کتاب کوچک، بیان می‌داریم:

روش کار

ترتیب آمدن مدخل با تمامی مطالب مربوط به آن در اغلب موارد بدین طریق و شکل است:

مدخل [برچسب] تعریف؛ مترادف: شاهد. ○ شاهد.
چشم [محترمانه] وقتی می‌خواین دستور یا لطفاً آروم‌تر صحبت کنین! - چشم! ○ - به ابوی
درخواست کسی^۱ قبول کنین، بهش می‌گین محترم سلام برسوین! - چشم! حتماً.
«چشم!» به روی چشم؛ ای به چشم؛ اطاعت: -
در دنباله، برخی از این موارد را بررسی خواهیم کرد.

مدخل

به گفته مؤلف در مقدمه، تمام واحدهای واژگانی مدخل شده‌اند و در این فرهنگ زیرمدخل وجود ندارد. بنابراین، برای پیدا کردن اصطلاحات یا ترکیبات، باید طبق اولین حرف جزء اول آن، به ترتیب الفبایی جستجو کرد. برای مثال، برای پیدا کردن به جون هم افتادن باید به حرف ب مراجعه کرد، درحالی‌که در اغلب فرهنگ‌ها، این ترکیب را باید در حرف ج و ذیل مدخل جان جست‌وجو کرد. این روش خالی از اشکال نیست. زیرا،

۱. در موارد بسیار جزء اول ترکیب‌ها متغیر است و بنابراین، پیدا کردن آن‌ها کمی دشوار می‌شود. برای نمونه، در فرهنگ بزرگ سخن (ذیل «غازی»)، مَثَلِ جَلو غازی، مَلق‌بازی؟! به همین صورت، ولی در فرهنگ فارسی گفتاری، به‌صورت پیش‌غازی و مَلق‌بازی آمده‌است. نیز در فرهنگ بزرگ سخن (ذیل «حرف»)، اصطلاح این حرف‌ها برای فاطی تَبون نمی‌شود به همین صورت، ولی در فرهنگ فارسی گفتاری، به‌صورت بُرا فاطی تَبون نمی‌شه آمده‌است. حرف اضافه آغازین شمار زیادی از ترکیب‌ها نیز متغیر است و مثلاً ممکن است هم با تو(ی) به‌کار رود و هم با به (گاهی در فارسی رسمی: در)، مانند به تَنش گَریه کردن که به‌صورت تو(ی) تَنش گَریه کردن هم به‌کار می‌رود.

۲. در زبان، گاه توالی واژگانی^۱ برخی اصطلاحات متفاوت است، برای مثال، در این فرهنگ، سرش کلاه رفتن مدخل شده است، اما این اصطلاح به صورت کلاه سرش رفتن نیز به کار می‌رود.

مؤلف در رسم الخط واژه‌های مشتق، مرکب یا مشتق مرکب، سلیقه شخصی خود را اعمال کرده است، مانند سرمدخل آبدار، آبدار. این واژه در فرهنگ املائی خط فارسی فقط به صورت آبدار آمده است (نیز ← سربز نگاه، راه نما زدن).

هویت دستوری

بنابر آنچه در «راهنمای استفاده از فرهنگ» آمده است، در این فرهنگ، برای حفظ سادگی صوری اثر و جلوگیری از سردرگمی خوانندگان، هویت دستوری مدخل‌ها، به جز فعل‌ها، ذکر نشده است. البته هویت دستوری مدخل‌ها را با دقت در تعریف‌ها و شاهدها به راحتی می‌توان حدس زد. همچنین، واژه‌هایی که هم هویت اسمی دارند و هم هویت صفتی در دو برش معنایی جداگانه تعریف شده‌اند:

چاخان ۱. وقتی کسی چاخان می‌گه، دروغ می‌گه و

لاف می‌زنه: بابا چاخان می‌گه؛ باور نکن!

۲. آدم چاخان دروغ می‌گه و لاف می‌زنه: این

یارو بنگاه‌داره یک آدم چاخانیه!

برچسب‌ها

در این فرهنگ از پانزده برچسب بی‌ادبانه، تحقیرآمیز، تعارف، توهین‌آمیز، خودمونی، دعا، رسمی، زشت، طنز، عامیانه، فحش، کودکانه، محترمانه، مؤدبانه، و نفرین استفاده شده است. این قسمت یکی از بخش‌های بحث‌برانگیز کتاب است:

- بسیاری از مدخل‌ها برچسب ندارند که برچسب بخورند، مانند خدا قسمت کنه، خدا به خیر کنه، خدا خیرش بده.

- در نظر گروه‌های گوناگون مردم، مرتبه زبانی بسیاری از واحدهای واژگانی یکسان نیست، مانند لنگ‌دراز که برچسب «بی‌ادبانه» خورده است، ولی می‌تواند «تحقیرآمیز» هم باشد. بهتر است در چنین مواردی دو یا چند برچسب ذکر شود.

- جای خالی چند برچسب دیگر احساس می‌شود، مانند «جاهلانه» و «مذهبی».

تعریف

همه تعریف‌ها با زبان غیررسمی نوشته شده‌اند و اغلب آن‌ها جامع، ساده و بدون پیچیدگی لفظی هستند. برخی واژه‌های موجود در تعریف حرکت‌گذاری شده‌اند. **خوش سفر** آدم خوش سفر رفتارش تو سفر خوبه و وقتی همراهش این بهتون خوش میگذره: رفیق خوش سفر.

تعریف‌نگاری اکثر مدخل‌ها با «جمله‌های کامل» است (← صفرزاده ۱۳۹۴). تعریف‌ها تنوع بسیاری دارد. الگوهای پرکاربردتر تعریف‌نگاری در این فرهنگ عبارت‌اند از:

۱. وقتی ... می‌گین «...» مانند

آب از دستش نچکیدن وقتی می‌خوانی بگین کسی خیلی خسیسه، می‌گین «آب از دستش نمی‌چکه».

تقریباً نیمی از مدخل‌های این فرهنگ، به‌ویژه اصطلاحات، طبق این الگو تعریف شده‌اند.

۲. موقعی به کار می‌ره که ... مانند

این به اون در موقعی به کار می‌ره که کسی چیزی تلافی می‌کنه.

و نیز: این هم حرفیه؛ پریدن (معنای ۱)؛ روم به دیوار؛ گفتن نداره (نداشت)؛ نه که ... (معنای ۲)؛ شیرم حلالیت نمی‌کنم؛ کی به کیه؛ خدا شاهده.

۳. موقعی می‌گین که ... مانند

خودمون ایم موقعی می‌گین که می‌خوانی جلو دوستا یا آشناهاتون به چیزی اعتراف کنین.

و نیز: مرگ ...، مخلص کلوم، عیب (عیبی) نداره، کی بود، کی بود، من نبودم.

۴. درباره چیزی به کار می‌ره که ... مانند

آعتتی درباره چیزی به کار می‌ره که آزارتون می‌ده، عصبانی تون می‌کنه، یا به شدت از شما ناراضی هستین.

و نیز: ول، تلگرافی.

۵. درباره چیزی (یا کسی) می‌گین که ... مانند

قراضه درباره چیزی می‌گین که زیاد ازش استفاده شده و دیگه حالت اولیه خودشو نداره. و نیز: قَهَّار، شتر با بارش گم می‌شه (می‌شد).

۶. موقع ... می‌گین؛ مانند
ماشائاً موقع تحسین یا تعجب می‌گین.

و نیز: مرسی.

۷. موقع ... به کار می‌ره؛ مانند
می‌خوای موقع پیش‌نهاد دادن به کار می‌ره.

۸. برا ... به کار می‌ره که ...؛ مانند
بنده خدا، بنده خدا! برا اشاره به کسی به کار می‌ره
که اسمش نمی‌دونین، یا موقع دل‌سوزی برا
کسی که میشناسینش.

و نیز: می‌خوام.

۹. نشون می‌ده که ...؛ مانند
از بس، از بس که نشون می‌ده که چیزی زیاده و
نتیجه خاصی داره.

در مورد الگوهای مناسب تعریف، وضع مطلوب آن است که فرهنگ‌نویس بهترین و مناسب‌ترین الگوی تعریف را انتخاب کند و تعریف‌نگاری را نیز به شیوه‌ای انجام دهد که بیشترین ویژگی تعریف معیار را داشته باشد. از این رو می‌توان واژه‌های دارای یک هویت دستوری مشترک با یک الگوی واحد تعریف شوند (← قطره ۱۳۹۴).

با توجه به این مطلب می‌توان برخی از الگوهای فوق را با هم ادغام کرد، مانند الگوهای ۱ و ۳ و ۶، الگوهای ۲ و ۷، و الگوهای ۴ و ۸. و نیز هویت‌های دستوری گوناگون را با یک الگوی واحد تعریف کرد. مانند صفت‌های زیر:

سفت‌وسخت درباره چیزی می‌گین که شدید و جدیه

شادوشگول خوش‌حال و سر حال

شلوغ‌پلوغ وقتی جایی شلوغ‌پلوغه پر از سرو صدا و بی‌نظمیه

سیاه‌سوخته آدم سیاه‌سوخته پوستش سیاه یا قهوه‌ای تیره‌س

افزون بر این موارد، برخی الگوهای دیگر تعریف‌نگاری در زیر آمده‌است:

۱. فقط با یک کلمه یا یک جمله کوتاه، مانند

تَشکر ممنون‌ام؛ ممنون.

۲. فقط با یک جمله ساده، مانند

از تو حرکت، از خدا برکت اگه تلاش کنی، خدا

بهت روزی و برکت می‌ده

۳. فقط با یک فعل یا فعل مرکب (الگوی تعریف معمولاً برای مدخل‌هایی که خود

فعل مرکب‌اند)، مانند

از حال رفتن غش کردن؛ بی‌هوش شدن. **کات کردن** ادامه ندادن؛ متوقف کردن.

خوف کردن ترسیدن؛ وحشت کردن.

دلی‌دلی کردن آواز خواندن.

اگر واحدی واژگانی با واحد واژگانی دیگری مترادف باشد، یکی از آن دو با نشانه

«=» به دیگری ارجاع داده شده‌است، مانند

آب از لب و لُوچَه‌ش راه افتادن = دهنش آب افتادن.

در مدخل اصلی نیز، مدخل ارجاع‌داده‌شده پس از تعریف آمده‌است، مانند

دهیش آب افتادن وقتی دهن‌تون آب می‌افته،

چشایی‌تون تحریک می‌شه و آب دهن‌تون ترشح

می‌شه؛ آب از لب و لُوچَه‌ش راه افتادن.

در این فرهنگ، ارجاع کور به ندرت یافت می‌شود، مانند

آرام = آرام (آروم مدخل نشده‌است).

از خودراضی ...؛ از خودمتشکر (از خودمتشکر مدخل نشده‌است).

بی‌اف = دوست‌پسر (دوست‌پسر مدخل نشده‌است).

جی‌اف = دوست‌دختر (دوست‌دختر مدخل نشده‌است).

نکات قابل تأملی که در رابطه با چگونگی تعریف‌های این فرهنگ به نظر می‌رسد

به قرار ذیل است:

۱. برخی واحدهای واژگانی چندمعنا هستند، ولی در این فرهنگ فقط یک معنی

آن‌ها آمده‌است، مانند

آب از لب و لُوچَه‌ش راه افتادن = دهنش آب **دهیش آب افتادن** وقتی دهن‌تون آب می‌افته،

افتادن. چشایی‌تون تحریک می‌شه و آب دهن‌تون ترشح

می‌شه؛ آب از لب و لُوچَه‌ش راه افتادن.

با استناد به فرهنگ‌ها، این ترکیب معنای دیگری نیز دارد:

فرهنگ فارسی عامیانه: سخت شیفته و بیقرار خوردن چیزی یا رسیدن به وصال

کسی شدن.

فرهنگ معاصر فارسی: سخت به هوس افتادن و شیفته شدن.
فرهنگ جامع زبان فارسی: (درمورد کسی) به شدت تحریک شدن احساس اشتیاق یا تمایل شدید در او نسبت به امری.
و نیز: آب شدن رفتن تو زمین، آب‌لمبو، جواب دادن.
۲) برخی تعریف‌ها — به‌ویژه در قیاس با مدخل‌های مشابه در همین فرهنگ — نیاز به بسط و گسترش و تکمیل شدن دارند، مانند
آب گرفتن ۱. ... ۲. وقتی کسی رو چیزی آب می‌گیره روش آب می‌ریزه.
در قیاس با مدخل زیر:
آب کردن وقتی چیزی^۱ آب می‌کنه اون^۲ می‌فروشه مخصوصاً چیزی که مشتری نداره یا کم‌ارزشه.
می‌توان مدخل بالا را با این جمله تکمیل کرد: مخصوصاً برای شستن و تمیز کردن آن.

زدوبند کردن تبانی کردن

فرهنگ بزرگ سخن: توطئه و هم‌فکری برای نقشه کشیدن به منظور رسیدن به هدف خاصی و معمولاً برای کار ناروا؛ بندوبست.
فرهنگ فارسی عامیانه: توافق میان چند نفر برای سوء استفاده از موقعیتی یا توطئه بر ضد کسی؛ بندوبست؛ ساخت و پاخت.
در صورتی که در این فرهنگ با هر دو مترادف به معنی تبانی کردن آمده‌است و نکته در اینجاست که نه تنها تبانی کردن مدخل نشده‌است، بلکه این سه مترادف به همدیگر ارجاع نشده‌اند.

۳) به ندرت دیده می‌شود که برخی مدخل‌ها با کلماتی مشتق از واژه مدخل تعریف شده‌اند که معمولاً در این فرهنگ مدخل نشده‌اند. این امر نه تنها از نظر فرهنگ‌نویسی صحیح نیست، بلکه موجب سردرگمی مخاطب می‌شود و مدخل شدن این نوع واحدهای واژگانی را کاری عبث و بیهوده قلمداد می‌کند. مانند
اکس اکستازی: پسره اکس زده بود.

خستگیش در رفتن وقتی خستگیتون در می‌ره، خستگی تون بر طرف می‌شه.

اینجا فعل در رفتن تعریف شده‌است نه مدخل مورد نظر. می‌توان این ترکیب را این‌گونه تعریف کرد: با استراحت کردن یا خوردن و آشامیدن قوا و نیروی بدنی از دست‌رفته را تجدید کردن.

آبروداری کردن وقتی کسی آبروداری می‌کند با این‌که وضع مالیش خوب نیست، ظاهر زندگیش و آبرومندانه نگه می‌دارد.

سیرمونی نداشتن وقتی کسی سیرمونی ندارد، سیر نمی‌شود.

این تعریف جامع و کامل نیست، از طرفی معنی دیگر این ترکیب را که «راضی و قانع شدن به امری» است، تداعی نمی‌کند.

(۴) برخی مترادف‌ها در تعریف بد انتخاب شده‌اند و از آنجاکه غرض از ارائه مترادف القای بهتر مفاهیم است و باید از خود مدخل شفاف‌تر باشد، معمولاً در این موارد به این مهم نمی‌توان دست یافت. مانند:

اِقال حلقه‌ای که مردای عرب دور سرشون رو چفیه می‌ذارن؛ عقال

عقال که خود کلمه ناآشناییست در این فرهنگ نیز مدخل نشده‌است.

دارودسته گروهی که با هم کاری می‌کنن؛ باند.

باند مدخل نشده‌است.

شهرت نام خانوادگی؛ فامیل.

مترادف «فامیلی» بهتر است.

(۵) گاهی در تعریف، برخی از مدخل‌های پربسامد به مدخل‌های کم‌بسامد ارجاع شده‌اند که این امر از نظر فرهنگ‌نویسی خطاست. مانند:

آبدار ۱. ... ؛ ۲. = آب‌نکشیده

آب‌نکشیده فحش آب‌نکشیده خیلی زشته؛ آبدار

با توجه به شمّ زبانی نگارنده، فحش آبدار از فحش آب‌نکشیده پربسامدتر است.

منابع

- انوری، حسن (۱۳۸۱)، فرهنگ بزرگ سخن، تهران، سخن.
- انوری، حسن (۱۳۸۹)، ذیل فرهنگ بزرگ سخن، تهران، سخن.
- خطیبی، ابوالفضل (۱۳۸۶)، «فرهنگ جامع زبان فارسی، پیکره در فرهنگ‌نویسی فارسی و پیکره زبانی رایانه‌ای»، مجله فرهنگ‌نویسی، شماره ۱.
- دیهیم، گیتی (۱۳۷۹)، فرهنگ آوایی فارسی، تهران، فرهنگ معاصر.
- سمائی، مهدی (۱۳۸۲)، فرهنگ لغات زبان مخفی، تهران، مرکز.
- شاملو، احمد (۱۳۷۷-۱۳۸۴)، کتاب کوچه، تهران، مازیار.
- صادقی، علی‌اشرف و زهرا زندی‌مقدم (۱۳۸۹)، فرهنگ املائی خط فارسی، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۹۲)، فرهنگ جامع زبان فارسی، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

- صدری افشار، غلامحسین - حکمی، نسیرین - حکمی، نسترن (۱۳۸۱)، فرهنگ معاصر فارسی، تهران، فرهنگ معاصر.
- صفرزاده، بهروز (۱۳۹۴)، «تعریف‌نگاری با جمله‌های کامل»، مجله فرهنگ‌نویسی، شماره ۱۰، صفحه‌های ۳۳-۴۰.
- قطره، فریبا (۱۳۹۴)، «نگاهی به تعریف صفت در فرهنگ‌های فارسی»، مجله فرهنگ‌نویسی، شماره ۱۰، صفحه‌های ۱۷-۳۲.
- نجفی، ابوالحسن (۱۳۷۸)، فرهنگ فارسی عامیانه، تهران، نیلوفر.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی